

## بازتاب تربیت دیوانی بیهقی در تاریخ بیهقی

جمیله اخیانی\*

مریم کاظم‌زاده\*\*

### چکیده

ابوالفضل بیهقی نویسنده‌ای است که حضورش بیش از هر نویسنده دیگری در کتابش آشکار است و همین یکی از عوامل جذابیت اثر سترگش شده‌است. در شکل‌گیری شخصیت بیهقی و هنر نویسندگی او در بیان تاریخ، عوامل بسیاری موثر بوده‌اند که به بعضی از آنها از سوی بیهقی پژوهان پرداخته شده‌است. یکی از عواملی که بی‌تردید در پدیدآمدن اثری به این شکل ویژه، نقش اساسی داشته، شرایط و بافتی بوده‌است که بیهقی در آن پرورده شده و به عبارت دیگر، تربیت خاص دیوانی بیهقی بوده‌است. این مقاله ابتدا به تشریح تربیت دیوانی و مؤلفه‌های آن، از جمله شاگردی کردن، نظم و انضباط، دقت، لزوم اطاعت از پادشاه، و ... می‌پردازد و سپس بازتاب این مؤلفه‌ها را در شخصیت و اثر بیهقی مورد واکاوی قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: تربیت دیوانی، تاریخ بیهقی، شاگردی کردن، نظم و انضباط، دقت

Jakhyani@yahoo.com

\*استادیار دانشگاه زنجان

\*\*دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه زنجان

تاریخ بیهقی یکی از آثار منثور تأثیرگذار در ادب فارسی است. حضور زنده و نمایان شخصیت نویسنده در سرتاسر کتاب بر جذابیت آن، بیش از پیش افزوده و یاری‌گر خواننده در درک و فهم تاریخ شده است؛ درحالی‌که «در بعضی از کتب تاریخی به‌هیچ‌روی شخصیت مورخ و یا نویسنده در آثاری که پدید آورده، دخالتی ندارد» (شفیعی، ۱۳۸۸: ۲۹۹). گویی تاریخ بیهقی دو تاریخ در یک بیان است؛ یکی تاریخ حکومت پادشاهان و چگونگی فرمانروایی آنها و دیگری تاریخی سرچشمه‌گرفته از اندیشه و شخصیت خود نویسنده. درباره تاریخ بیهقی و نویسنده آن، پژوهش‌های زیادی انجام گرفته است؛ قلم موشکافانه بیهقی در بیان صحنه‌هایی که مربوط به پشت‌پرده است (نورانی وصال، ۱۳۸۸: ۵۳۶) و صداقت و درستی و حقیقت‌گویی و بی‌غرضی نویسنده که موجب شده کتابش آینه عبرت و گنجینه پند و حکمت گردد (فرزام، ۱۳۸۸: ۳۱۹) مورد تحسین پژوهشگران قرار گرفته است. همچنین از این جهت که از خود دارای جهان‌بینی خاصی است که در سراسر کتابش جلوه‌گر است، فراتر از یک تاریخ‌نویس معمولی (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۸: ۳۳) و از جهت ذوق فلسفی‌اش در یادکردن بخش‌های سه‌گانه نفس، فیلسوف توصیف شده است (دانش‌پژوه، ۱۳۸۸: ۱۰۸). اما پرسش این است که چگونه او به اینجا رسیده است که کتابش «از لونی دیگر» نوشته شود و همواره از آن در کنار بهترین‌ها یاد شود؟ چه چیز موجب این همه دقت، ریزه‌کاری و نظم ستودنی شده است؟

باید گفت بیهقی قبل از هر چیز یک دبیر است. او در نوزده سالگی وارد دیوان رسالت می‌شود که ریاستش با بونصر مشکان بوده است و نوزده سال هم در خدمت وی می‌ماند. آنچه از جای‌جای کتابش برمی‌آید، تأثیر عمیق این شاگردی است؛ شاگردی کسی که چنان مدبرانه عمل می‌کند که به قول خودش تنها کسی می‌شود که بوسهل زوزنی «او را فرو نتوانست برد با آن‌همه حیلت که در باب وی ساخت» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۶۸). بدیهی است کسی مانند بونصر مشکان، با آن همه درایت و تیزهوشی که از لابه‌لای سطور تاریخ بیهقی پیداست، هرکسی را محرم اسرار خود نمی‌کرده و اگر بیهقی چنان مورد توجه استادش قرار گرفته که به یاری او از تمام وقایع پشت‌پرده حکومتی آگاه شده، یقیناً به خاطر شایستگی بوده که از خود نشان داده و استاد را امیدوار گردانیده که به تربیت «اهل» همت گمارده است؛ چنانکه بعدها بیهقی پا جای پای استاد می‌گذارد و به ریاست دیوان نیز می‌رسد. از آنجا که بیهقی بسیار جوان بوده که وارد دربار شده، شخصیت او هم همانجا شکل گرفته است. او آموخته که برای ماندن

در دربار و ادامه دادن، بایدها و نبایدهایی لازم است و مجموع این بایدها و نبایدها که می‌توان آن را «تربیت دیوانی» نامید، شخصیت او را شکل داده‌است.

این نوشتار برآن است تا ضمن معرفی تربیت دیوانی و مؤلفه‌های آن، تأثیر آن را بر شکل‌گیری شخصیت بیهقی بررسی و ردپای آن را در تاریخ بیهقی دنبال کند.

### تربیت دیوانی و مؤلفه‌های آن

دیوان هم‌ریشه با دبیر و دیپی (dipi) در فارسی باستان است و دو معنی اصطلاحی داشته‌است: یکی به معنی دفتری که نام سپاهیان در آن نوشته می‌شد و دیگر به معنی آنچه امروز اداره دولتی یا وزارتخانه گفته می‌شود (انوری، ۱۳۷۳: ۵). در تاریخ بیهقی این واژه در معنای دوم به کار رفته است. تعداد دیوان‌ها و نام آنها در دوره‌های مختلف، یکسان نبوده‌است؛ در دوره غزنویان، دیوان‌های مهم عبارت بوده از: دیوان استیفا، دیوان عرض و دیوان رسالت. بقیه دیوانها با آنکه تشکیلات وسیعی داشته، در ردیف دیوان در مفهوم وزارت امروزی نبوده‌است. در رأس تشکیلات دیوانی نیز خواجه بزرگ قرار داشته است (همان: ۸-۹).

دیوان رسالت یکی از سه دیوان اصلی تشکیلات حکومتی و محل نوشتن مکاتبات دولتی و به عبارتی مرکز اسناد بوده‌است. صاحب این دیوان می‌بایست از توانایی‌هایی همچون نویسندگی، عربی‌دانی، اطلاع از القاب و عناوین فرمانروایان و چگونگی به کار بردن آنها و ... برخوردار باشد (رکنی یزدی، ۱۳۸۸: ۲۰۲ و ۲۰۳). شایستگی‌های فراوان رئیس این دیوان و قرار داشتند در یکی از مهمترین مراکز حکومتی موجب می‌شد که همواره به عنوان مشاور در جلسات مهم حضور یابد. طبعاً ورود به چنان دیوان حساسی به عنوان دبیر، شایستگی‌هایی لازم داشت و ماندن در دیوان، مستلزم فراگرفتن هنرهایی که فرد باید می‌آموخت، رعایت می‌کرد و به کار می‌بست؛ چنانکه نویسنده قابوس‌نامه توصیه می‌کند: «شرط کاتبی آن است که مادام مجاور حضرت باشی و سابق کار یاد داری و تیزفهم و نافراموش کار باشی و متفحص باشی و از همه کارها تذکره همی‌داری از آنچه ترا فرمایند و از آنچه ترا نه‌فرمایند. برحال همه اهل دیوان واقف باشی و از معاملات همه اعمالها آگاه باش و تجسس کن و از همه‌گونه تعریف اعمالها همی‌کن اگرچه در وقت به کارت نیاید، باشد که وقتی دیگرت بکار آید و لکن آن سرّ با کس مگوی مگر وقتی که ناگزیر بود و بظاهر کردن تفحص شغل وزیر منمای و لکن در باطن از همه چیز آگاه باش» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۶: ۲۱۳). تربیت دیوانی در جهت پرورش خلق و خو و رفتاری بود که به تدریج

بتواند فرد را در جهت آنچه از او انتظار می‌رود، خبره سازد تا «کاری بانام را شاید» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۵۰۳). طبعاً این نوع تربیت از مؤلفه‌هایی تشکیل می‌شد که تک‌تک آنها به مرور زمان در ذهن دیوانیان به صورت «ارزش» و «معیار» درآمد. برطبق آنچه از تاریخ بیهقی برمی‌آید، مؤلفه‌های این تربیت را می‌توان چنین برشمرد:

## ۱- شاگردی کردن.

یکی از مهمترین مؤلفه‌های تربیت دیوانی، شاگردی کردن بوده‌است. «شاگردی» یعنی در خدمت استاد بودن، یاد گرفتن از او، پیروی از او و حتی مطیع بودن نسبت به وی و به عبارتی «پرورش خوی انضباط و اطاعت بی‌چون‌وچرا از مافوق و رعایت سلسله مراتب» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸ : ۴۹-۵۰). اهمیت «شاگردی» را در تاریخ بیهقی در سخنان مقامات مهم حکومتی مشاهده می‌کنیم. از امیر مسعود گرفته که یکی از معیارهای انتخاب وزیر و دیگر مقامات حکومتی را شاگردی کردن می‌داند: «بوسهل حمدوی برکشیده ماست و شاگردی احمد حسن بسیار کرده است، هنوز جوان است، مدتی دیگر شاگردی کند تا مهذب‌تر گردد، آنگاه کاری بانام را شاید» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۵۰۳) تا خواجه بزرگ که در گزینش سالار هندوستان نظر می‌دهد: «آخر سالاری کاردان باید، مردی شاگردی کرده» (همان: ۴۱۶) و بونصر مشکان در دفاع از کدخدای ری: «مدتی دراز شاگردی وزیری چون احمد حسن کرده» (همان: ۴۲۴). همچنانکه خود بیهقی در توصیف کفایت و کاردانی سهل عبدالملک در سمت کدخدایی ولایت پرشور، به این نکته اشاره دارد: «مردی سخت کافی بود از چاکرزادگان احمد میکائیل و مدتی دراز شاگردی بوسهل حمدوی کرده» (همان: ۷۵۸).

بیهقی کسی است که شاگردی کرده است؛ احترام و علاقه او نسبت به بونصر مشکان و پیروی از او در شیوه نگارش که در سرتاسر کتاب موج می‌زند، نشان این شاگردی است. علاوه بر انجام امور معمول در دیوان رسالت مانند پاکنویس کردن، بیهقی همه‌گونه در خدمت استاد است: گاه قاصد او برای رساندن پیغام به کسی (۱)، گاه خبرنگار او برای آگاهی از وقایع (۲)، گاه منتخب او برای همراهی با مقامات بلندپایه (۳) ... و در تمام این امور، او شاگردی می‌کند و هنرهایی می‌آموزد که مهمترینش «رازداری» است که به قول صاحب قابوسنامه: «بزرگترین هنری کاتب را زبان نگاه داشتن است و سرّ ولی نعمت پیدا ناکردن و خداوند خویش را از هر شغلی آگاه کردن و فضولی نابودن» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۶ : ۲۱۳) و همین هنر است که او را محرم اسرار استادش می‌سازد و موجب آگاهی او از وقایع پشت پرده حکومتی می‌گردد. درواقع با شاگردی کردن فرد می‌آموخت که تا استاد چیزی نپرسیده و نخواسته، سخنی نگوید. رعایت این سلسله مراتب را در رفتار رؤسای دیوانها با وزیر و وزیر با سلطان

نیز می‌بینیم؛ چنانکه وزیر را نیز در مقابل سلطان «جز خاموشی روی نبود» (همان: ۷۳۴). بیهقی نیز هر جا گفته‌ای از استاد نقل می‌کند، هم لحنش تأیید سخن استاد است و هم هیچگاه جز تأیید سخن وی پاسخی از او در مقابل استادش نمی‌بینیم.

## ۲- نظم و انضباط

از دیگر مؤلفه‌های تربیت دیوانی، داشتن نظم و ترتیب در کارهاست. شک نیست که بیهقی با این خصلت برآمده و پرورش یافته‌است. یادداشت‌برداری منظم و دقیق از وقایع مهم حکومتی، نظم منطقی کتاب در بیان حوادث و تجزیه و تحلیل آنها، ملزم کردن خود به رعایت شیوه‌ای خاص در نگارش مطالب و آماده کردن خواننده برای ورود به مبحث بعدی، چنانکه خود اشاره می‌کند: «اما ناچار چون قاعده و قانون بر آن نهاده آمده است که همه قصه را به تمامی شرح باید کرد ... قانون نگه داشتیم» (همان: ۲۳۴)، بازگوینده این نظم کم‌نظیر است که تاریخ‌نگارش را روشمند می‌کند؛ می‌داند چه باید بگوید و چگونه باید بگوید و این روشمندی در اعتماد خواننده به گفته‌هایش، مؤثر می‌افتد.

## ۳- دقت

ویژگی دیگری که در کار بیهقی دیده می‌شود و مولود تربیت دیوانی اوست، دقت است. تاریخ بیهقی کتابی است که دقت و ریزبینی و تیزبینی نویسنده‌اش در همه جا آشکار است. بیهقی در جایی کار می‌کند که همه چیز «نوشته» می‌شود و بنابراین «سند» به جا گذاشته می‌شود. همین او را وامی‌دارد که از هیچ چیز سرسری نگذرد و در همه چیز دقیق شود و این دقت به تدریج ملکه ذهن او می‌شود: دقت در توصیف و بیان جزئیات (۴)، دقت در ثبت تاریخ وقایع (۵)، دقت در ذکر منابع (۶) و ...

## ۴- لزوم اطاعت از پادشاه

تربیت دیوانی به بیهقی آموخته‌است که پادشاه، مطلق‌العنان است، همه چیز در دست اوست و باید هم چنین باشد؛ چراکه «جهان بر سلاطین گردد و هر کسی را که برکشیدند، برکشیدند و نرسد کسی را که گوید چرا چنین است» (همان: ۱۲۸). خردمند کسی است که در مقابل خواسته‌های پادشاهان مطیع باشد و بر فرمانروایشان خرده نگیرد که: «ملوک هر چه خواهند گویند و با ایشان حجت گفتن روی ندارد به هیچ حال» (همان: ۲۶۶) چراکه

«پادشاهان بزرگ آن فرمایند که ایشان را خوشتر آید و نرسد خدمتکاران ایشان را که اعتراض کنند و خاموشی بهتر با ایشان، هر کسی را که قضای زندگی به کار باشد» (همان: ۲۷۱)؛ همچنانکه بر عزل و نصب آنان نیز اعتراض روا نیست که «اگر سلطان رکابداری را برکشد و وزارت دهد، حشمت و جانب فرمان عالی سلطان نگاه باید داشت» (همان: ۳۸۲). استاد بیهقی نیز عملاً همین را به او آموخته است: «بونصر را عادت بود در چنین ابواب که مبالغتی سخت تمام کردی در هر چه خداوندان تخت فرمودندی تا حوالتی سوی او متوجه نگشتی» (همان: ۳۹۹). به این ترتیب محدوده کار و عمل دیوانیان در چهارچوبی خلاصه می شود که حکومت تعیین کرده است. اگر حکومت غزنوی از کسی مانند فردوسی دل خوشی ندارد، بیهقی هم می داند که نباید از او نامی ببرد، بنابراین عجیب نخواهد بود که «هیچ اشاره ای به شاهنامه در تاریخ مسعودی نیامده» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۳۳)، هرچند «بعید به نظر می رسد که مرد کنجکاو و دانش پژوهی چون بیهقی آن را ندیده باشد» (همان).

نسبت پادشاه و مردم را در نظر بیهقی از فصلی که در باره وجود انسان سخن می گوید، می توان دریافت. او «نفس گوینده» را پادشاه می خواند و «نفس آرزو» را رعیت و تأکید می کند که رعیت «باید که از پادشاه و لشکر بترسند، ترسیدنی تمام و طاعت دارند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۲). آنها موجودات ممتازی هستند که درک و دریافتشان بسیار فراتر از دیگران است و «آنچه ایشان ببینند، کس نتواند دید» (همان: ۲۴۷) و از این فقط با پیامبران قابل مقایسه اند و مانند پیامبران، وسیله هدایت مردم: «بدان که خدای تعالی قوتی به پیغمبران ... داده است و قوت دیگر به پادشاهان و بر خلق روی زمین واجب کرده که بدان دو قوت بیاید گروید و بدان راه راست ایزدی بدانست» (همان: ۸۹). و همین قدرت مطلق پادشاهان، به معجزه پیامبران شباهت دارد و هر دو را خداوند در اختیار آنان گذاشته است: «قوت پیغمبران علیهم السلام معجزات آمد ... و قوت پادشاهان، اندیشه باریک و درازی دست و ظفر و نصرت بر دشمنان و ...» (همان).

#### ۵- تأیید دائمی غزنویان

نکته دیگری که انعکاس تربیت دیوانی بیهقی است، مهر تأیید زدن دائمی وی بر خاندان غزنوی است. مطابق آنچه بیشتر حکومت های استبدادی تبلیغ می کنند، آنان برترین حکومت های روی زمین هستند و شیوه آنها بهترین شیوه. بیهقی نیز که در حکومت غزنویان برآمده است، به این برتری باور دارد و از این رو، مبلغ درستی و حقانیت این حکومت می گردد. وی با نام بردن از اردشیر و اسکندر به عنوان بزرگترین پادشاهان گذشته، عیوب و خطاهای آنان را برمی شمارد و غزنویان را برترین پادشاهان روی زمین از گذشته تا حال

می‌داند: «چون خداوندان و پادشاهان ما از این دو بگذشته‌اند به همه چیزها، نباید دانست به ضرورت که ملوک ما بزرگتر ملوک روی زمین‌اند» (همان: ۸۶). «و خاندان این دولت بزرگ را آن اثر و مناقب بوده‌است که کسی را نبوده» (همان: ۸۷) و از شیوه آنها بهترین شیوه یاد می‌کند: «پادشاهان ما را ... نگاه باید کرد تا احوال ایشان بر چه جمله رفته‌است و می‌رود در عدل و خوبی سیرت و عفت و دیانت و پاکیزگی روزگار و نرم کردن گردن‌ها و بقعت‌ها و کوتاه کردن دست متغلبان و ستمکاران» (همان: ۹۰). به این ترتیب آنان گزیدگان آفریدگارانند که باید از آنها اطاعت کرد: «تا مقرر گردد که ایشان گزیدگان آفریدگار جل جلاله و تقدست اسماؤه بودند و طاعت ایشان فرض بوده‌است و هست» (همان) و اصلاً یکی از دلایل تاریخ‌نگاری خود را نشان دادن بزرگی و عظمت غزنویان می‌داند: «و مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب تا نام این بزرگان بدان زنده‌ماند ... و مقرر گردد حال بزرگی این خاندان که همیشه باد» (همان: ۷۱۴).

از همین روست که پیروزی‌های لشکر غزنویان در هند و غارت بازار بزازان و عطاران و گوهرفروشان را با شادی نقل می‌کند: «لشکر توانگر شد چنانکه همه زر و سیم و عطر و جواهر یافتند و به مراد بازگشتند» (همان: ۳۹۴) و آن را غزو بزرگ می‌خواند (همان) و اندوهی از کشتن هندیان و برده کردن زنان و فرزندان آنها در فتح قلعه‌العدراء هندوستان به دل راه نمی‌دهد: «و برهمنان را با دیگر مردم جنگی همه را بکشتند و زنان و فرزندان ایشان را برده کردند و آنچه بود از نعمت به لشکر افتاد» (همان: ۵۳۵).

شیوه بیهقی برای تأیید دائمی غزنویان را می‌توان چنین برشمرد: مدح دائمی پادشاه وقت - نسب‌سازی مذهبی برای حکومت - و منسوب کردن خطاهای حکومت به تقدیر.

#### ۱-۵ ستایش دائمی پادشاه وقت

چنانکه می‌دانیم بیهقی پس از کناره‌گیری از کارهای دولتی به نوشتن تاریخ اقدام کرده‌است. شروع این کار در زمان حکومت فرخزاد بن مسعود است و ادامه آن در دوران سلطان ابراهیم. بیهقی هر جا به مناسبتی سخن از آنان به میان می‌آورد، علاوه بر رعایت القاب و عناوین آنان و دعا برای جاودانگی‌شان (۷) بر حقانیت آنها تأکید دارد؛ چنانکه در باره فرخزاد می‌خوانیم: «... و کار دولت ناصری یمینی حافظی معینی که امروز ظاهر است و سلطان معظم ابوشجاع فرخزاد بن ناصر دین الله اطال الله بقاءه، آن را میراث دارد میراثی حلال هم بر این جمله رفته است» (همان: ۸۸-۸۹)؛ همچنانکه از سلطان ابراهیم نیز با عنوان «یادگار خسروان و گزیده‌تر پادشاهان» (همان: ۳۶۴) یاد می‌کند. به هنگام فوت فرخزاد و نشستن ابراهیم به جای او نیز چند صفحه را به

تأسف از فوت پادشاه درگذشته و تبریک جلوس جانشینش اختصاص می‌دهد و هر دو را مدح می‌کند) همان: ۳۶۳-۳۶۶؛ همچنانکه آرزو می‌کند کتاب خود را که دیبای خسروانی می‌نامد، به نام سلطان ابراهیم «زربفت» کند: «این دیبای خسروانی که پیش گرفته‌ام به نامش زربفت کنم» (همان: ۳۷۷).

## ۵-۲- نسب‌سازی مذهبی برای غزنویان

غزنویان غلامان ترک‌نژادی بودند که در اواخر عهد سامانیان به خاطر ضعف امرای سامانی و بروز اختلاف در میان آنان، بخش وسیعی از متصرفات دولت سامانی را در دست گرفتند. با روی کار آمدن سبکتگین که از غلامان ارتقایافته‌البتگین بود، این حکومت از شرق تا غرب توسعه یافت و پس از وی فرزندش محمود رسماً از اطاعت سامانیان بیرون آمد و با شجاعت و تدبیر به فتوحات مهمی در ایران و هند نایل شد و زمام امور مناطق وسیعی را تحت اختیار خود گرفت ( نک: صفا، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۱۶-۲۱۴)

به این ترتیب غزنویان پادشاهی بزرگی را به وجود آوردند و به عنوان حکومتی مقتدر، زمام امور را در دست گرفتند؛ اما نقیصه بزرگ این حکمرانان مقتدر، غلام‌زاده بودنشان بود که می‌باید برای جبران آن می‌کوشیدند. بیهقی نیز از این ضعف آگاه است و می‌کوشد با ظرافت آن را پوشش دهد. او با تصریح بر اینکه هر کس در این مورد حرفی بزند یا «طاعن» است یا «حاسد»، ابتدا سعی می‌کند ریشه هرگونه بحث در این زمینه را بخشکاند: «پس اگر طاعنی یا حاسدی گوید که اصل بزرگان این خاندان بزرگ از کودکی آمده است: خامل‌ذکر» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۷) و تأکید می‌کند که «کس را نرسد که اندیشه کند تا به گفتار رسد» (همان: ۸۸) و سپس با نسبت دادن آن به تقدیر به چنین افرادی پاسخ دندان‌شکن هم بدهد: «جواب او آن است که تا ایزد عزّ ذکرة آدم را بیافریده است تقدیر چنان کرده است که ملک را انتقال می‌افتاده است ازین امت بدان امت و ازین گروه بدان گروه» (همان: ۸۸) و اینکه مردم از درک چنین حکمت‌هایی عاجز هستند: «پس ببايد دانست که برکشیدن تقدیر ایزد عزّ ذکرة پیراهن ملک و پوشانیدن در گروه دیگر، اندر آن حکمت است ایزدی و مصلحت عام مر خلق روی زمین را که درک مردمان از دریافتن آن عاجز ماند است» (همان). در مقابل می‌کوشد برای آنان نسب مذهبی و تأیید الهی را اثبات کند تا چنین شبهاتی در مورد آنان از بین برود. آنچه درباره خواب معنادار سبکتگین قبل از افتادن به سرای البتگین و نوید حکومت داده شدن از سوی خضر به وی نقل می‌کند که: « بشارت دهم تو را که مردی بزرگ و بانام خواهی شد؛ چنانکه وقتی بدین صحرا بگذری با بسیار مردم محتشم و تو مهتر ایشان باشی» (همان: ۱۹۴) و توصیه خضر به وی که: «چون این پایگاه بیافتی با خلق خدای نیکویی



کن و داد بده تا عمرت دراز گردد و دولت بر فرزندان تو بماند» (همان) و پنجاه رکعت نماز خواندن او (۹) پس از دیدن این خواب (همان) و یادکرد شفقت و دلسوزی سبکتگین درباره بچه آهوئی که به دام انداخته و سپس آزادش می‌کند و همان شب «پیرمردی سخت فره‌مند» را به خواب می‌بیند که خود را «رسول آفریدگار» معرفی می‌کند و به او وعده فرمانروایی بر غزنین و زاولستان می‌دهد (همان: ۱۹۵) از این جمله است؛ چنانکه برای تأثیرگذاری بیشتر این داستان در ذهن خواننده، داستان حضرت موسی (ع) قبل از رسیدنش به پیامبری را نقل می‌کند که او نیز به خاطر شفقت بر بره‌یی، مورد لطف خدا قرار می‌گیرد و به پیامبری می‌رسد: «هرچند در ازل رفته بود که وی پیغمبر خواهد بود، بدین ترحم که بکرد، نبوت وی مستحکم‌تر شد» (همان: ۱۹۶). در پایان نیز اعلام می‌کند که هدفش از آوردن این داستان‌ها این است که «دانسته‌آید و مقرر گردد که این دولت در این خاندان بزرگ بخواهد ماند روزگار دراز» (همان).

### ۵-۳- نسبت دادن خطاهای حکومت به تقدیر

آنچه از تاریخ بیهقی بر جا مانده، وقایع حکومت مسعود غزنوی است. بیهقی با خود عهد کرده که حقیقت را بنویسد، بنابراین در جایی که بی‌تدبیری مسعود و استبداد و خطاهایش چنان آشکار است که قابل پرده‌پوشی نیست، با نسبت دادن به تقدیر، سعی در توجیه وی دارد: «تا زود زود زبان فرا این پادشاه محتشم کرده نیاید و عجزی بدو باز بسته نشود، هر چند در او استبدادی قوی بود و خطاها رفت در تدبیرها، و لکن آن همه از ایزد عزّ ذکره باید دانست که هیچ بنده به خویشتن بد نخواهد» (همان: ۴۸۵) و به این ترتیب در مقابل تقدیر، جز خاموشی و صبر روی نیست: «این خداوند نه آن است که او دیده بود و به هیچ حال سخن حق نمی‌تواند شنود و ایزد عزّ ذکره را تقدیربست درین کارها که آدمی به سرآن نتواند شد و جز خاموشی و صبر روی نیست» (همان: ۵۶۶) همچنانکه شکست مسعود را که نتیجه مستقیم عملکرد نابخردانه اوست، قضای آمده می‌داند نه عجز او: «و چگونه دفع توانستی کرد این ملک قضای آمده را... یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ... عجزی بدو باز بسته نشود... و لکن آن همه از ایزد عزّ ذکره باید دانست» (همان: ۴۸۵). بنابراین چنین نتیجه‌گیری دور از انتظار نخواهد بود که چون این امور وابسته به تقدیر است، «خردمند» کسی است که ساحت پادشاهان غزنوی را از این ضعف‌ها مبرا داند و ناکامی‌های آنها را به آنها بازنبندد: «اگر در این میان غضاضتی به جای این پادشاهان ما پیوست تا ناکامی دیدند و نادره‌ای افتاد که در این جهان بسیار دیده‌اند، خردمندان را به چشم خرد می‌باید نگریست و غلط را سوی خود راه نمی‌باید داد که تقدیر آفریدگار جل جلاله که در لوح محفوظ قلم چنان رانده‌است، تغییر نیابد» (همان: ۹۰).

نکته جالب توجه در این زمینه این است که بیهقی این کار را در مورد پادشاهان دیگر به عکس انجام می‌دهد؛ یعنی توانایی و موفقیت آنها را به حساب تقدیر می‌گذارد تا از ارزش کار آنها بکاهد؛ چنانکه در باره اردشیر بابکان چنین می‌کند: «بزرگتر چیزی که از وی روایت کنند آن است که وی دولت شده عجم را بازآورد و سنتی از عدل میان ملوک نهاد... و لعمری این بزرگ بود ولیکن ایزد عزوجل مدت ملوک طوایف به پایان آورده بود تا اردشیر را آن کار به آن آسانی برفت» (همان: ۸۷)؛ در صورتی که ضعف آنها را هم مستقیم به خودشان نسبت می‌دهد و هم می‌کوشد آن را بزرگ جلوه دهد؛ چنانکه در باره اسکندر می‌بینیم: «بزرگتر آثار اسکندر را که در کتب نبشته‌اند، آن دارند که او دارا را که ملک عجم بود و فور را که ملک هندوستان بود بکشت و با هر یک از این دو تن او را زلتی داند زشت و بزرگ» (همان) و این همه، البته از همان تربیت دیوانی وی نشأت می‌گیرد که برتری و حقانیت غزنویان را امری بدیهی به‌شمار می‌آورد.

#### نتیجه‌گیری

منظور از تربیت دیوانی، شرایط و بافتی در دربار غزنویان است که کارگزاران حکومت را به‌سوی رفتاری که از آنها انتظار می‌رفته، هدایت می‌کرده و بیهقی کسی است که در همین بافت، پرورده شده‌است. مؤلفه‌های مهم این تربیت عبارت بوده‌است از: شاگردی کردن، نظم و انضباط، دقت، لزوم اطاعت از پادشاه و تأیید خاندان غزنوی. تأثیر این نوع تربیت را در شخصیت بیهقی و بازتاب این مؤلفه‌ها را در جای‌جای تاریخ بیهقی می‌توان مشاهده کرد و یقیناً اگر این نبود، این اثر به صورت کنونی در نمی‌آمد.

تربیت دیوانی، به خودی خود، نه مثبت است و نه منفی. بخشی از ویژگی‌های ستودنی تاریخ‌نگاری بیهقی، مانند روشمندی و یا دقت بی‌نظیرش، مرهون همین تربیت دیوانی است؛ همچنانکه نسب‌سازی مذهبی برای غزنویان و یا توجیه خطاهای آنها با منسوب کردنشان به تقدیر - که نمی‌توان آن‌ها را مثبت تلقی کرد - نیز به همین تربیت دیوانی بازمی‌گردد.

## پی‌نوشت‌ها:

- ۱- از جمله قاصد او برای پیغام دادن به خواجه احمد عبدالصمد وزیر (همان: ۳۸۲)
- ۲- چنانکه در ماجرای فروگیری اریارق، بونصر مشکان، بیهقی را مأمور می‌کند که در دربار بماند و ماجرا را از نزدیک مشاهده کند و او را بیاباگاهاند (همان: ۲۲۲)
- ۳- از جمله برای همراهی با خواجه احمد حسن (همان: ۲۴۳)
- ۴- از جمله توصیف صحنه بردار کردن حسنگ وزیر (۱۷۶-۷)، توصیف صحنه ورود رسول خلیفه از بغداد (همان: ۲۸۶ به بعد)، توصیف تخت جهیزیه دختر باکالیجار (۳۸۸-۹)، مراسم خلعت‌پوشی خواجه احمد مینمدی (همان: ۱۴۵) و ...
- ۵- بیهقی بارها به این نکته اشاره دارد که بطور دقیق از همه چیز با ذکر تاریخ یادداشت برمی‌داشته‌است: «و مرا که بوالفضلم این روز نوبت بود، این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم» (همان: ۲۲۰)، «آنچه گویم از معاینه گویم و از تعلیق که دارم و از تقویم» (همان: ۱۴۵)
- ۶- بیهقی سه منبع برای کار خود معرفی می‌کند و معمولاً در بیان حوادث مهم آن را ذکر می‌کند: ۱- معاینه خودش (همان: ۲۲۰) ۲- سماعی درست از مردی ثقه (همان) ۳- خواندن کتاب (همان: ۱۸۸).
- ۷- در این روزگار همایون سلطان معظم ابوشجاع فرخزاد بن مسعود ... (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)
- همیشه این خاندان بزرگ پاینده باد، اولیاش منصور و اعداش مقهور و سلطان معظم فرخزاد فرزند این پادشاه بزرگ کامروا و کامکار و برخوردار از ملک و جوانی (همان: ۱۰۵)
- سلطان معظم، ولی‌النعم، ابوالمظفر، ابراهیم بن ناصر دین الله را در سعادت و فرخی و همایونی به دارالملک رسانید... همیشه این پادشاه کامروا باد و از ملک و جوانی برخوردار باد (همان: ۳۶۴)
- در همایون روزگار سلطان معظم ابوالمظفر ابراهیم... (همان: ۴۸۴)
- ۸- این جمله برطبق تصحیح فیاض است که در پانوشت همین صفحه آمده‌است. در نسخه یاققی جمله به این صورت است: «و یا به گفتار رسد»
- ۹- گرچه بیهقی این داستان را از قول شریف ابوالمظفر نقل می‌کند، ولی چنان آن را باور دارد که این پرسش به ذهنش خطور نمی‌کند که چگونه پسر کم‌سن‌وسالی که در جمع غلامان دیگر از ترکستان

آورده می‌شود و یقیناً چیزی از اسلام نمی‌داند، هم خضر را در خواب می‌شناسد و هم نماز خواندن می‌داند.

## منابع

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۸)، «جهان‌بیهقی ابوالفضل بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ چهارم، مشهد: دانشگاه فردوسی

انوری، حسن (۱۳۷۳)، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، چاپ دوم، تهران: سخن

بینش، تقی (۱۳۸۸)، «روش علمی در کتاب بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چ ۴، مشهد: دانشگاه فردوسی

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، به تصحیح یاحقی و سیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن

دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۸۸)، «بیهقی فیلسوف»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چ ۴، مشهد: دانشگاه فردوسی

رکنی یزدی، محمدمهدی (۱۳۸۸)، «دیوان رسالت و آیین دبیری از خلال تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی،

چ ۴، مشهد: دانشگاه فردوسی

شفیعی، محمد (۱۳۸۸)، «تراژدی‌های بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چ ۴، مشهد: دانشگاه فردوسی

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات فردوس

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۸۶)، قابوس‌نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ پانزدهم، تهران:

انتشارات علمی و فرهنگی

نورانی وصال، عبدالوهاب (۱۳۸۸)، «شخصیت آلتون‌تاش از نظر بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چ ۴، مشهد:

دانشگاه فردوسی